فصلنامهٔ علمی ـ پژوهشی
روش‌شناسی علوم انسانی
س16، ش62، بهار 1389
صفحات 35 ـ 60

Methodology of
Social Sciences and
Humanities **Journal**
Vol.16, No.62, Spring 2010

تحلیل فلسفی روش‌شناسی جان رالز در استخراج معیار عدالت اقتصادی

محمدرضا آرمان مهر *
دکتر محمود متوسلی **

چکیده

از جملهٔ مهم‌ترین عناصر فرهنگی هر جامعه، عدالت و میزان توجه آن جامعه به عدالت است، طوری که نگرش هر جامعه‌ای به عدالت، دیگر عناصر هویت‌بخش آن جامعه را روشن می‌کند. این مقاله در نظر دارد با بهره‌گیری از روش تحلیل فلسفی، به کنکاشی در روش‌شناسی نظریهٔ عدالت رالز بپردازد. نظریهٔ عدالت رالزی از جملهٔ اصلی‌ترین نظریات معاصر مغرب زمین است که بررسی و نقد آن می‌تواند ما را به رویکردی مناسب برای ارائهٔ مبانی نظری و اجرای طرح‌های عدالت‌مدارانه نزدیک سازد. از نظر این پژوهش، مهم‌ترین ابتکار رالز به روش‌شناسی وی بازمی‌گردد. او با شیوهٔ تحلیل مفهومی و با ابزار قراردادگرایی (با تکامل نظریهٔ قرارداد اجتماعی لاک، روسو و کانت) به تأسیس اصول عدالت می‌پردازد. بیشترین تکیهٔ وی در راه رسیدن به اصول عدالت، بر منصفانه بودن روش رسیدن به اصول عدالت است، و برای این هدف، افراد را در یک موقعیت اولیهٔ فرضی به تصویر می‌کشد که در پس پردهٔ جهل به آینده‌شان، دربارهٔ اصول عدالت تصمیم می‌گیرند و سرانجام، به دو اصل کلی می‌رسند. البته روش‌شناسی وی با نقدهایی از حیث جامع و مانع بودن مواجه است که در انتهای مقاله تبیین می‌شود.

واژه‌های کلیدی: عدالت، روش‌شناسی، جامعه، فرهنگ، رالز

---

* دانشجوی دکتری اقتصاد
** دانشیار دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه تهران
Email: arman1212002@gmail.com

تاریخ دریافت: 88/7/25 تاریخ تأیید: 88/12/15

Archive of SID
www.SID.ir

مقدمه

از آنجا که عدالت در فطرت انسان‌ها ریشه دارد، هیچ مکتبی بدون تأکید بر آن شکل نگرفته است و اندیشهٔ عدالت‌طلبی، همراه با تکامل بشر، به صور گوناگون تغییر چهره داده است، و هر اندیشمندی، به اقتضای دانش و تجربهٔ خود، در این میدان گام نهاده است. از دیگر سو، همهٔ نظام‌های اقتصادی مدعی عدالت اجتماعی هستند؛ اما برداشت‌های آنها از عدالت اجتماعی متفاوت است (نمازی، ۱۳۸۲، ص۳۳۳). شناخت نگرش‌های متفکران دربارهٔ عدالت، از نخستین گام‌ها برای شناخت شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها، و انتخاب نظریهٔ جامع و کارا در عرصهٔ عدالت اقتصادی است.

شکست اقتصاد لیبرالیستی قرن 19 و ایجاد اصلاحات در آن، نشان‌دهندهٔ لزوم برابری فرصت‌ها و انتخاب آزاد، در کنار عدالت توزیعی برای استواری سقف عدالت اقتصادی بود (ژید و ریست، 1370، ج۱، ص270). وقتی شیوه‌های علمی و کمّی در علوم انسانی رایج شد، در انقلاب رفتاری، گزاره‌های ارزشی و تجربی از یکدیگر تفکیک شد. اما با انقلاب مابعد رفتاری که از سال ۱۹۶۸آغاز شد، با احیای مجدد فلسفهٔ سیاسی، نظریهٔ عدالت جان رالز (۱۹۲۱– ۲۰۰۲)[1] جایگاهی خاص یافت؛ زیرا وی با توجه به رواج تجربه‌گرایی در علوم انسانی، در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، شیوه‌ای عقلی برای یافتن اصول عدالت ارائه کرد.

جان رالز، متفکر آمریکایی، از شاخص‌ترین چهره‌های فلسفهٔ سیاسی در قرن بیستم است. او دکتری فلسفهٔ اخلاق را در سال ۱۹۵۰ از دانشگاه پرینستون دریافت کرد. وی استاد فلسفهٔ دانشگاه هاروارد، در دههٔ ۱۹۵۰ بود. رالز حدود چهل سال، در باب نظریه‌اش دربارهٔ عدالت اجتماعی کوشید و با کتاب *نظریهٔ عدالت* (۱۹۷۱) اصول عدالت خود را به عنوان نظریه‌ای جامع[2] ارائه کرد، و پس از پذیرش یا رد برخی نقدها، در نظریه‌اش، جرح و تعدیلاتی صورت داد. وی در سخنرانی‌هایش که از سال ۱۹۷۸ تا 1989، جرح و تعدیلاتی در نظریات قبلی‌اش انجام داد که در سال ۱۹۹۳ با عنوان *لیبرالیسم سیاسی*[3] منتشر شد.

رالز در کتاب *لیبرالیسم سیاسی*، نظریهٔ عدالت خود را مناسب‌ترین راهکار سیاسی

1. John Rawls
2. comprehensive
3. *Political Liberalism*

www.SID.ir

برای ایجاد یک نظم بادوام، در جوامع لیبرال- دموکرات معرفی کرد، و در *مجموعهٔ مقالات* (۱۹۹۹) به بسط بیشتر آن پرداخت. هر چند رالز در اوان ارائهٔ نظریه، در کتاب *نظریهٔ عدالت* مدعی است اصولی جهان‌شمول با پشتوانهٔ اخلاقی برای تحقق عدالت ارائه می‌کند، در آثار نهایی، به ویژه در کتاب *لیبرالیسم سیاسی*، با طرح عدالت سیاسی، از نظریهٔ عامش که پشتوانهٔ اخلاقی و فلسفی خاصی دارد، عدول کرده، تنها به ارائهٔ اصول خود، متناسب با جوامع لیبرال-دموکراتی مثل آمریکا می‌پردازد، یا شاید بتوان گفت بدون عدول کامل از اصول پیشین، برای سازگاری بیشتر اصول خود با جوامع لیبرال-دموکرات می‌کوشد؛ زیرا تحول اساسی در محتوای اصول او ایجاد نشده است. البته در سیر تکاملی وی، بین آنها تفاوت‌هایی وجود دارد. در عین شباهت محتوای اصول رالز پیشین و پسین، و از نظر اهداف و کارکرد و رویکرد به توجیه اصول عدالت، سازمان‌دهی تازه‌ای در آثار رالز پسین مشاهده می‌شود. به هر صورت، رالز ایده‌ای را که در سال ۱۹۸۵ در مقاله‌ای با عنوان «عدالت به مثابهٔ انصاف» مطرح کرده بود (رالز، 1999، ص47-72)، در سال ۲۰۰۰ با کتابی به همین نام به پایان رساند (همو، 2000ب). علت نام‌گذاری آثار او این سبب است که وی راه رسیدن به عدالت را وجود شرایط منصفانه برای حصول توافق دربارهٔ محتوای عدالت اجتماعی می‌داند (همو، 1971، ص11). معیار رالز با عنوان «عدالت به مثابهٔ انصاف» و گاهی با نام اصل بیشینه کمینه [1] و یا به «عدالت توزیعی» [2] مشهور است.

از نظر برخی صاحب‌نظران، اندیشهٔ رالز پاسخ طبیعی فرد لیبرال به هشدارهای متفکرانی مثل پیگو [3] و کینز [4] است، و رالز بر آن است که به جبران بی‌عدالتی‌ها و نواقص بازار آزاد سرمایه‌داری بپردازد، بدون آنکه در ساختار اصلی نظام لیبرال سرمایه‌داری تغییری ایجاد کند (شاپیرو، 1989، ص152). او در کتاب اصلی خود، *نظریهٔ عدالت*، به سه عنصر رابطهٔ انسان و جامعه (اثبات اصول اخلاقی و رد مطلوبیت‌گرایی)، ساختار قراردادگرایی به عنوان رویهٔ استنتاج اصول عدالت، و ارائهٔ دو اصل اساسی عدالت خویش می‌پردازد.

1. maximin principle
2 . distributive Justice
3. Pigo
4. Keynes

Archive of SID

www.SID.ir

این پژوهش در پی پاسخ به این سؤالات اساسی است که: روش رالز در استخراج معیار عدالت اقتصادی، بر چه پایه‌هایی استوار است؟ آیا وی یک روش‌شناسی جدید بنا نهاده یا روش وی در ادامهٔ روش گذشتگان است؟ در هر صورت، شاخصیت روش شناسی او چیست؟

اگر با نگرش فیلسوفانه، به قراردادهای اجتماعی توجه شود، در این حالت مردم در جایی قرار می‌گیرند که فیلسوفان به آن «حالت طبیعی»گویند (بارکر، 1946). در این حالت هر کس می‌تواند خود را به جای دیگری قرار دهد. توجه مردم در این حالت به این است که چه چیز باید بر روابط بین افراد جامعه‌ای که طالب عدالت هستند (از جمله عدالت در توزیع رفاه اقتصادی) حاکم باشد. در این حالت، مسئله تصمیم‌گیری دربارهٔ اصول اخلاقی است که بدون توجه به علایق شخصی صورت می‌گیرد (ماسگریو، ۱۳۷۲، ج۱، ص120و121). نظریهٔ وظیفه‌گرای[1] رالز، در واقع، واکنشی به نظریهٔ غایت‌گرای نفع‌گرایی است که وی بدون توجه به نتایج و غایات احتمالی نظریهٔ خود در جامعه، آن را ارائه کرد. رالز به مبانی لیبرالیسم پایبند و اقتصاددانی فردگراست که متأثر از فلسفهٔ قراردادگرایی کانت و با روش قیاسی-تحلیلی، به بیان تئوری خود پرداخته است که افزون بر ایجاد تحول در علوم انسانی، منشأ سیاست‌های اقتصادی-اجتماعی جدیدی است.

در نظر او، جامعه‌ای عادلانه است که عدالت ساختار اصلی آن باشد. برای آنکه جامعه‌ای عادلانه باشد، عدالت باید چارچوب خود را به صورت متمایز از احساسات و تمایلات افراد درون ساختار، خود سامان‌دهی کند. وی عدالت را بنیادی‌ترین فضیلت نهادهای اجتماعی می‌شمارد و اهمیت بحث از عدالت در ساختار اساسی جامعه را هم‌طراز با بحث حقیقت، در مباحث نظری تلقی می‌کند (رالز، 1971، ص3). محور اصلی بحث رالز، مقولهٔ عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی است و در این جهت در مرحلهٔ اول، به سراغ ساختار اساسی جامعه می‌رود که محور بحث او محدودهٔ دولت-ملت است؛ بنابراین، مقولاتی مثل عدالت جهانی یا عدالت انسان در مورد طبیعت و موجودات زنده، از بحث او خارج است (همو، 1999، ص311).

رالز متأثر از فلسفهٔ اخلاق کانتی نتیجه می‌گیرد که در موقعیت اولیه، دو اصل

1. deontological

www.SID.ir

انتخاب می‌شود. با «نظریهٔ ظریف خیر»[1] دو اصل عدالت تکامل می‌یابد که این اصول اهداف و ارزش‌های خاصی را موجب و به «نظریهٔ کامل خیر»[2] منجر می‌شود. دو اصلی که در موقعیت اولیه به دست می‌آید، عبارت است از: اصل بیشینهٔ آزادی برابر و اصل تفاوت یا بیشینه‌سازی کمینه[3]. مطابق اصل بیشینهٔ آزادی برابر، آزادی مقوم گوهری آدمی است و با توجه به تساوی انسان‌ها در کرامت انسانی، آنها در اینکه آزادند، برابرند؛ به این صورت، نظام عدالت اجتماعی بر مبنای برابری، به نظام برابری آزادی تبدیل می‌شود، و این اصل در مرحلهٔ اول جای می‌گیرد.

با توجه به اصل دوم (اصل تفاوت)، پایه بودن برابری برای عدالت اجتماعی، به مفهوم انکار تفاوت‌های افراد اجتماع نیست، بلکه تأکیدی بر احترام به تفاوت‌ها به اسم برابری است و احترام به فردیت افراد جامعه، از لوازم اصل برابری است؛ زیرا از نظر رالز، اقتضای برابری انسان‌ها در کرامت انسانی این است که هر چند انسان‌ها نیازهای زیست‌شناختی، روانی و اجتماعی یکسان دارند، افراد در برخورد با این نیازها و ارزش‌داوری آنها و پاسخگویی به آنها متفاوت‌اند؛ یعنی با توجه به تکثر انسان‌ها در برخورد با نیازهایشان، هر یک فردیت و هویت ویژه‌ای می‌یابد، به طوری که فردیت هر انسان اجتماعی، از این نظر که موجودی زنده و یکتاست، حقیقتی کمتر از همانندی او با دیگر افراد جامعه نیست، و شاید بتوان گفت از نظر رالز، احترام به حقیقت فردیت افراد، به اندازهٔ احترام به حقیقت همانندی در روابط اجتماعی، عدالت‌منشانه است. با این حال، وی طبق قاعدهٔ بیشینه کمینه، نابرابری‌هایی را معقول و موجه می‌داند که باعث نشود وضع گروه‌های پایین جامعه بدتر شود، و نابرابری‌های اجتناب‌ناپذیر مانند نابرابری در پاداش و درآمد که انگیزهٔ کار است، پاس داشته می‌شود. از این رو، افزایش نابرابری را تا جایی که چیزی هم به ضعیفان برسد، موجه می‌داند؛ هر چند فاصلهٔ طبقاتی افزایش یابد، و از این جهت، بیشتر به رفع فقر مطلق توجه دارد تا فقر نسبی. به دیگر سخن، نابرابری در کالاهای اساسی اجتماعی(قدرت، ثروت و درآمد) هنگامی عادلانه است که به ایجاد بیشترین منافع برای محروم‌ترین اعضای جامعه منجر شود. غایت نظریهٔ عدالت رالز برابری کامل نیست؛ هرچند بسیاری منتقدان وی، به علت

1. the thin theory of the good
2. the perfect theory of the good
3. maximin principle

Archive of SID

www.SID.ir

قاعدهٔ بیشینه کمینه، او را مساوات‌طلب نامیده‌اند. مطابق معیار رالز، رفاه اجتماعی تابع رفاه محروم‌ترین فرد جامعه است؛ در نتیجه، تابع رفاه اجتماعی به این شکل خواهد بود: W=min(u1,u2,…un) که در صورت ثبات تولید، بیشینه کردن این تابع به برابری، در سطوح مطلوبیت همهٔ اعضای جامعه منجر می‌شود. به این صورت، رالز در اصل اول، آزادی اقتصادی را از جملهٔ آزادی‌های اساسی نمی‌شمارد و بیشتر مباحث اقتصادی خود را در اصل دوم مطرح می‌کند (دادگر و آرمان‌مهر، 1388).

تمایز رالز از دیگر اندیشمندان از این جنبه است که وی تأکید دارد هدف توافق در موقعیت اولیه، توافق بر سر اولین اصول عدالت برای ساختار اساسی است؛ نه توافق بر شکل خاصی از دولت، به صورتی که در اندیشهٔ لاک دیده می‌شود (رالز، ۱۳۸۳، ص۴۲). افزون بر اینکه ارزش آزادی در اندیشهٔ لاک و روسو، پیش از قرارداد است؛ در حالی که در اندیشهٔ رالز، به قرارداد عقلایی افراد وابسته است. نظر رالز با عقیدهٔ آزادی در لیبرالیسم کلاسیک، مبنی بر تمایز نداشتن آزادی‌ها نیز سنخیت ندارد؛ زیرا وی آزادی‌های اقتصادی را در مقولهٔ آزادی‌های اساسی قرار نمی‌دهد و آن آزادی‌ها ممکن است در اندیشهٔ وی، در معرض محدودیت قرار گیرد. به دیگر عبارت، در نظام مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد یا رقابتی، افراد با وجود استعدادهای طبیعی یا بهره‌گیری از فرصت‌ها و موقعیت‌های اولیهٔ خود، به ثروت‌ها و درآمدهای مختلف می‌رسند که رسیدن به ثروت و درآمد، از این راه‌ها عادلانه شمرده می‌شود؛ در حالی که در اندیشهٔ رالز(2000الف، ص24)، از آنجا که این ثروت‌ها به تلاش و ارادهٔ فرد متکی نیست، پایگاه اخلاقی ندارد و نمی‌تواند عادلانه باشد.

تازگی دیگر نظریهٔ او از این جهت است که فردگرایی(توجه به حقوق فردی مبتنی بر اندیشهٔ کانت) را با مساوات‌طلبی و وظایف اجتماعی درهم می‌آمیزد که افزون بر ایجاد تحول در علوم انسانی، منشأ سیاست‌های اقتصادی- اجتماعی جدیدی می‌شود، به طوری که رالز، در اصل دوم عدالت خود (اصل تمایز)، خصلتی مساوات‌طلبانه ارائه می‌کند که تلاشی بدیع در دفاع از لیبرالیسم تلقی می‌شود. رالز در شمار تساوی‌گرایان قرار داده می‌شود، با این تفاوت که هواداران امروزی برابری مادی، ضمن تمایز بین تفاوت‌های غیر اختیاری (طبیعی) و اختیاری در انسان، آرمان برابری را در تضمین سرآغاز و چشم‌انداز برابر برای همگان بیان می‌کنند (ساندل، 1374، ص۱۳۸- ۱۴۴).

www.SID.ir

روش‌شناسی رالز

نظریهٔ رالز از این جهت که تلقی‌های فلسفی، اخلاقی و مذهبی افراد، در وضعیت اولیه را به هدف دستیابی به وفاق دربارهٔ اصول عدالت، در پس پردهٔ جهل و نامعین فرض می‌کند، نوعی نظریهٔ برون‌گرا (نه درون‌گرا) تلقی می‌شود، و از آن رو که نظریه‌ای وظیفه‌نگر است (نه غایت‌نگر)، حق را مستقل از خیر و مقدم بر آن[1] می‌شمارد. به این سبب، در وضع اصیل اصول حق و عدل، بدون توجه به هر گونه تفسیری از خیر و سعادت مورد توافق قرار می‌گیرد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین ابتکار رالز، در حوزهٔ عدالت‌پژوهی، به روش‌شناسی او مربوط است. او بر خلاف شیوهٔ رایج که با تعریفی اولیه آغاز و به شیوهٔ تحلیل مفهومی دنبال می‌شد، کار خود را با فلسفهٔ اخلاق آغاز کرد و بر خلاف مسیر رایج در فلسفهٔ اخلاق، به جای تحلیل معنوی و شرح اصطلاحات، به مقولهٔ عدالت محتوایی پرداخت (رالز، 2000الف، ص347–507). در واقع، تغییر در محتوای نظریات و پیشرفت نظریه‌پردازی، عامل تغییر در تعریف و تحلیل مفهوم عدالت است. به طور کلی، روش‌شناسی رالز بر پایهٔ اصلی الگوی قرارداد استوار است.

1. قراردادگرایی[2]

توماس هابز(1588–1679)[3]، جان لاک و ژان ژاک روسو از اولین نظریه‌پردازان نظریهٔ قرارداد اجتماعی هستند و برای جامعه پیش از انعقاد قرارداد واقعیتی قائل نیستند (کاپلستون، ۱۳۷۰ب، ج۵، ص۶۲ و۱۴۸). طبق این نظریه، عدالت مشروعیت خود را از قرارداد می‌گیرد. رالز دربارهٔ نظریهٔ عدالت خود عقیده دارد که برداشتی از عدالت ارائه کرده که تئوری قرارداد اجتماعی لاک، روسو و کانت را در سطحی انتزاعی‌تر لحاظ کرده است (رالز، 1971، ص11). در واقع، رالز الگوی قرارداد را از مقام تبیین تشکل سیاسی جامعه، به سطح بالاتری از انتزاع که تبیین اصول عدالت است، توسعه داد. او «وضعیت اولیهٔ» خود را از «حالت طبیعی» کانت گرفته کرده است. روش قراردادگرایی، از یک وضع یا قرارداد اولیه آغاز شده، سپس به ایدهٔ وظیفه‌گرایی و عدالت رویه‌ای محض می‌رسد.

1 . the priority of right to the good
2 .contractualism
3. Thomas Hobbes

Archive of SID

www.SID.ir

2. سازنده‌گرایی کانتی یا وضع‌گرایی[1]، نقطهٔ عزیمت نظریهٔ قرارداد

به نظر می‌رسد تصور رالز از کارکردهای ذهن آدمی و اعتقاد وی به سازندگی فعال ذهن آدمی که از اندیشهٔ کانت متأثر است، نقطهٔ اصلی عزیمت وی به اندیشهٔ قراردادگرایی است. مطابق اندیشهٔ سازنده‌گرایی کانت، هرچه از تجربه به دست نمی‌آید، حاصل سازندگی ذهن است؛ زیرا ذهن آدمی در شناسایی، فعال و سازنده است؛ نه منفعل(ساندل، 1374، ص278). شیوهٔ کانت نوعی نظریهٔ مبتنی بر وضع-گرایی است که از موقعیتی خاص آغاز می‌شود و با توجه به سازندگی فعال ذهن آدمی، آنچه نتیجهٔ آن موقعیت باشد، حق و عادلانه تلقی می‌شود (بری، 1989، ص266-269).

امر مطلق کانت عبارت است از: «فقط مطابق دستوری عمل کن که به موجب آن بتوانی در عین حال اراده کنی که آن دستور به صورت قانون کلی درآید» (مگی، ۱۳۷۷، ص۲۹۷). از نظر کانت، امر مطلق تنها معیار اخلاق است و این مطلق بودن تمیز بین دستورهای اخلاقی و غیر اخلاقی را ممکن می‌کند. چون انسان موجودی عاقل و آزاد است، اصل کلی اخلاق را به عنوان امر مطلق تجربه می‌کند. اگر انسان مجبور بود، نمی‌توانست ارادهٔ خود را بر اساس آن امر مطلق تعیین کند و تنها خواهش‌های نفسانی ارادهٔ او را کنترل می‌کنند. بنابراین اگر قرار باشد اصلی در اخلاق، از خواهش‌ها و مقاصد ناشی از آنها مستقل باشد، باید از سرچشمه‌ای بیرون از زنجیرهٔ علت و معلول ناشی شود و از آنجا که انسان موجودی عاقل و مختار است، باید جایگاه چنین اصلی تلقی شود (کورنر، ۱۳۶۷، ص۲۸۴-300).

از آنجا که رالز باب شناخت ارزش‌ها را بسته می‌دانست، اخلاق را بر اراده و خواست انسان مبتنی می‌دانست؛ نه بر حقایقی خارج از وجود انسان، و از آنجا که اخلاق از روش تجربی به دست نمی‌آید، باید آن را از سازندگی و فعالیت ذهنی به دست آورد؛ بنابراین، حقیقت و ارزشی مقدم بر توافق افراد وجود ندارد. رالز(1980) نیز روش خود را «سازندگی‌کانتی» نامیده است. برای آنکه عدالت فضیلت اولیه باشد، در موقعیت اولیه، طراحان اصول آن باید خودشان را مستقل از نیازها و منافع و اهداف‌شان لحاظ کنند که این تنها، در جهانی اخلاقی تصور می‌شود که نظم معناداری

1.constructivism

www.SID.ir

بر آن حاکم نباشد. وقتی نظم معنادار، در طبیعت و جهان هستی حاکم نباشد، این وظیفهٔ خود انسان است که معنایی برای خود ایجاد کند. سیطرهٔ اندیشهٔ «نظریهٔ قرارداد»، از هابز به این سو، در پردهٔ این موضوع توجیه می‌شود، و اوج آن در اندیشهٔ کانت است که اخلاق مبتنی بر اراده[1] به جای اخلاق مبتنی بر ادراک[2] است. در نگرش رالز، افراد در موضع اولیه، بر سر اینکه حقایق اخلاقی کدام است، توافقی ندارند؛ اما این گونه نیست که دیدگاهی خالی از نظم اخلاقی داشته باشند (تمدن، ۱۳۷۲، ص۳۳۰-331).

3. تقدم حق بر خیر؛ نتیجهٔ رویکرد سازنده‌گرایی ذهنی

رویکرد رالز(1971، ص30) مبتنی بر وظیفه‌گرایی[3] و پایبند بودن به مفهومی از خیر و کمال، پیش‌فرض نظریهٔ وی محسوب می‌شود. وی از سازنده‌گرایی ذهن به این نتیجه می‌رسد که اتکای مفهوم خیر[4] بر حق[5] است، و نه حق بر خیر؛ یعنی حق فردی بر خیر جمعی مقدم است. در واقع، عدالت (حق) در اندیشهٔ رالز، سازگارکننده و محدودکنندهٔ خیر است. در نظر او، سه تفاوت بین حق و خیر وجود دارد: 1. توافق دربارهٔ حق(اصول عدالت) در وضعیت اولیه امکان و ضرورت دارد، به خلاف انتخاب خیر. 2. بر خلاف حق و عدل، برداشت‌های افراد از خیر خود متفاوت است. 3. حق به واسطهٔ حجاب جهل، محدودیت‌هایی در اطلاعات افراد دارد (همو، ۱۳۷۴، ص۸۰- ۸۴).

از نظر رالز پسین نیز، امر حق و امر خیر مکمل است. امر عادلانه حد را ترسیم می‌کند و امر خیر نشان‌دهندهٔ مقصد است، و اولویت حق به این معناست که ایده‌های پذیرفتنی امر خیر باید، در چارچوب برداشتی سیاسی جا افتد؛ به این صورت که شهروندان آزاد و برابر در ایده‌ها شریک‌اند، و این ایده‌ها مستلزم هیچ آموزهٔ جامع خاصی نیست، و هیچ خیری حق فردی را پایمال نمی‌کند. در رالز پسین، تقدم امر معقول بر عاقل، در موقعیت اولیه، به نوعی، بیانگر تقدم حق بر خیر است؛ به این بیان که تمایزگذاری رالز بین امر عقلانی و امر معقول، مانند تمایزگذاری کانت بین امر مطلق و مشروط است. به این معنا که همان طور که در کانت، رفتار عامل مطلق با

1. voluntarist ethics
2.cognitive ethics
3. deontologism
4 .good
5. right

Archive of SID

www.SID.ir

محدودیت‌های عقل عملی محض، مقید می‌شود، در رالز نیز، رفتار عقلانی عامل، تابع محدودیت‌ها و قیود معقول موجود در رویه می‌شود، و شرایط معقول در موقعیت اولیه، آنها را به توافق عقلانی بر سر اصول عدالت محدود و مقید می‌کند؛ یعنی همان طور که امر مشروط کانت بر امر مطلق او اولویت دارد، امر معقول بر امر عقلانی اولویت دارد و آن را تابع خود می‌کند و این همان اولویت حق بر خیر است (همو، ۱۳۸۳، ص145و235).

4. عدالت رویه‌ای محض،[1] نتیجهٔ تقدم حق بر خیر

رالز نظریهٔ خود را «عدالت رویه‌ای محض» و «عدالت مبتنی بر ساخت‌گرایی» می‌نامد. عدالت رویه‌ای محض در مقابل عدالت رویه‌ای کامل[2] است که معیاری از قبل معین نسبت به عدالت ارائه می‌کند و روشی تضمین‌شده برای رسیدن به آن معیار و نتیجهٔ مشخص وجود دارد. در حالی که عدالت رویه‌ای محض، بر هیچ تلقی و تعریف پیشین از عدالت استوار نیست، بلکه محتوای اصول عدالت تنها، ثمرهٔ روش معین و انتخابی در وضع اولیه است، بدون اینکه بر معیار یا تعریفی پیشین از عدالت استوار باشد (همو، 1999، ص310–311). رالز، لاک را پیرو عدالت رویه‌ای تاریخی می‌شمارد و از این نظر به او انتقاد دارد که قیودی که در اندیشهٔ او، بر مبادلات جداگانهٔ افراد و گروه‌ها وضع می‌شود، آن قدر شدید نیست که تداوم شرایط زمینه‌ای منصفانه را تضمین کند، و ممکن است به تمرکزهایی در ثروت و درآمد منجر شود. رالز برون‌رفت از این وضع را وظیفهٔ قواعد عدالت رویه‌ای محض می‌داند که مطابق آن، ساختار اساسی باید طی زمان تنظیم شود (ساندل، 1998، ص50).

5. فردگرایی و تکثرگرایی رالز،[3] دیگر نتیجهٔ تقدم حق بر خیر

در بعد معرفت‌شناسی، رالز با تأکید بر تمایز و تکثر انسان‌ها و تقدم حق فردی بر خیر جمعی معتقد است ارزش‌های اخلاقی، واقعیتی ورای میل و انتخاب انسان‌ها ندارد، و راهی برای شناخت عقلی و روشمند حق از باطل وجود ندارد (کمپل، 1988، ص74) و سلیقهٔ هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، به طوری که حق مسبوق به هیچ خیری

1. pure procedural justice
2. perfect procedural justice
3. pluralism

Archive of SID

www.SID.ir

نیست، بلکه با توافقی مرتبط است که افراد بر اساس انتظارات خویش دارند و بنابراین، استحقاق مبتنی بر شایستگی معنایی ندارد. در واقع، این الگو تنوع آرا را می‌پذیرد. «واژهٔ قرارداد به تکثر اشاره می‌کند». رالز در بعد هستی‌شناسی، واقعیت فرد را بر هویت جامعه مقدم می‌دارد، و از نظر او افراد هستند که از جامعه به عنوان ابزاری در راستای اهداف خود استفاده می‌کنند.

6. موقعیت اولیه یا وضع اصیل؛[1] ابزار اساسی قراردادگرایی

نظریهٔ عدالت رالز مانند دیگر نظریات مبتنی بر قرارداد، دو بخش دارد: اول، تفسیر و تبیین وضع اولیه که روند تعیین اصول عدالت را دربردارد، و دوم، مجموعهٔ اصول مورد توافق که جنبهٔ محتوایی عدالت را شامل می‌شود (رالز، 1971، ص15و16). ابزار مفهومی قرارداد اجتماعی موقعیت اولیه است و در واقع، موقعیت اولیه زیربنای روش عدالت‌پژوهی او محسوب می‌شود؛ زیرا رالز به جای تأکید بر تعریف عدالت، بر روش رسیدن به آن تمرکز دارد. وضع اصیل به عنوان ابزار محوری که ارتباط نظریهٔ عدالت و نظریهٔ انتخاب عقلایی را برقرار می‌کند، شامل عناصری به هم مرتبط است. مهم‌ترین عناصر مورد بررسی در وضع اولیه عبارت است از: پردهٔ جهل، عقلانیت، قیود رسمی، شرایط عدالت و کالاهای اساسی اجتماعی. پردهٔ جهل ضامن برابری و اتفاق نظر است. عقلانیت در موقعیت اولیه و قیود رسمی تضمین‌کنندهٔ تعهد به اصول عدالت است. مفهوم کالاهای اساسی اجتماعی همراه با شرایط عدالت، انگیزهٔ لازم برای اینکه مسئلهٔ انتخاب عقلایی، در جای نخست قرار بگیرد، دارد. از جمله ویژگی‌های افراد در موقعیت اولیه، حضور در پردهٔ جهل و عقلانیت است و عناصر دیگر به شرایط حاکم برای انتخاب منصفانهٔ اصول مربوط است. مهم‌ترین عناصر وضع اصیل در ادامه بررسی می‌شود.

6-1. پردهٔ جهل [2]

مفهوم موقعیت اولیه، در واقع، رهنمون به این معناست که خود اصول عدالت، در نظر رالز، هدف و دلیل اصلی قراردادهای اجتماعی است. افراد در وضعیت اولیه می‌خواهند دربارهٔ مشخصات بنیادینی تصمیم بگیرند که ساختار کلی و اصلی جامعه را معین

1. initial (Original) position
2. the veil of ignorance

www.SID.ir

خواهد کرد (همان، ص11). افراد می‌پذیرند که در یک «موقعیت اولیه» و در پس «پردهٔ ناآگاهی»، مسئلهٔ توزیع را به صورت مجرد بررسی کنند، و نه در «موقعیت ثانوی»[1] و با آگاهی کامل از آتیه. در این موقعیت فرض این است که افراد وضعیت خاص و منزلت اجتماعی[2] خود یا جامعه‌ای را که در آن خواهند بود، را نمی‌دانند؛ همچنین از سهم خود در توزیع قدرت، دارایی‌ها و هوش آگاهی ندارند، و فاقد تلقی ویژه از خیر و سعادت و طرحی ویژه برای زندگی خویش هستند و نمی‌دانند به چه نسلی تعلق خواهند داشت (همو، 2000الف، ص118). افراد در این موقعیت، از حقایق مربوط به موقعیت اجتماعی خویش یا استعدادها و کمبودهایشان بی‌خبر بوده، برنامهٔ افراد برای یک زندگی خوب و ویژگی‌های روان‌شناختی آنها معلوم نیست؛ بنابراین نخواهند توانست از اصول عدالت به عنوان بازیچه‌ای در راه رسیدن به اهداف خود و با هزینهٔ دیگران سود برند (همو، 1971، ص135-142). از دیگر سو، برخی اطلاعات مجاز است. فرض این است که افراد می‌دانند جامعهٔ آنان مشروط به عدالت خواهد بود و اطلاعات کلی و حقایق عمومی دربارهٔ جامعه دارند؛ برای مثال امور اساسی سیاسی و اصول نظریات اقتصادی و قوانین روان‌شناسی انسانی را می‌فهمند و از آنجا که آنچه تأیید می‌کنند، باید با ویژگی‌های نظام تعاون و همکاری اجتماعی منطبق باشد، با معیارهای کلی ارزیابی درستی تصمیماتشان و هر واقعیتی که در انتخاب اصول عدالت دخالت دارد، آشنایی دارند. اهمیت این نکته از آنجاست که با اطلاعات جزئی و در حد کفایت، حصول توافق همگانی ممکن می‌شود و می‌توان برترین نگرش از عدالت را عرضه کرد.

2-6. عقلانیت اولیه

عقلانیت[3] مورد نظر رالز، در نظریهٔ عدالت، به معنای خاص عقلانیت، در نظریهٔ اقتصادی نزدیک است؛ یعنی برگرفتن مؤثرترین راه و بهترین ابزار برای رسیدن به اهدافی معین (همان، ص14). عقلانیت نزد او، یک مفهوم ابزاری در خدمت خواسته‌های انسانی است و عاقل کسی است که از کارآمدترین ابزار و کوتاه‌ترین مسیر، به سمت هدف حرکت کند، همچنان که عقل در بینش لیبرال‌های دیگری مثل هیوم

1. secondary position
2. social status
3. rationality

www.SID.ir

«بردهٔ شهوات» انسان است و نمی‌تواند بگوید که هدفی بیش از دیگر اهداف عقلانی است، بلکه کار عقل تنها این است که چگونگی ارضا و سازش خواهش‌ها را با هم تعیین کند (آربلاستر، 1368، ص50 و 51).

نکتهٔ دیگر این است که افراد کشش و احساسی به عدالت دارند تا تضمین شود که به اصول انتخابی احترام خواهند گذاشت؛ در غیر این صورت ممکن است برداشت دیگری از عدالت ترجیح داده شود. آنها از این نظر نیز آدم‌های معقولی هستند که توافقاتی نمی‌کنند که نتوانند به آنها وفادار بمانند. افزون بر این، عقلانیت افراد اقتضا دارد که آنها انگیزه‌ای برای طرح اصول خودسرانه یا بی‌هدف نداشته باشند؛ زیرا هر فرد خودش نمی‌داند چه وضعی خواهد داشت؛ مثلاً هیچ کس مزیتی به قد، رنگ پوست یا مو نمی‌دهد (همان، ص149–150).

3-6. شرایط موقعیت اولیه برای تعیین اصول عدالت (شرایط عدالت)

اصطلاح «شرایط عدالت» از جمله اصطلاحاتی است که دیوید هیوم وضع کرده است. در نظر او، چهار ویژگی لازم است تا مشخص شود عدالت در چه جایگاه‌هایی امکان دارد: وابستگی متقابل، کمبود نسبی در نیازها، نیک‌خواهی موقت و محدود نسبت به دیگران، و آسیب‌پذیری فردی (دونالدسون، 2001، ج2، ص918–920). جان رالز شرایط عدالت هیوم را در نظریهٔ خود به کار گرفت. از نظر او، باید موقعیت اولیه به صورتی تعریف شود که طرح مسائل عدالت را تضمین کند؛ بنابراین، در شرایط اولیه باید دو نوع شرایط عینی و ذهنی باشد. از نظر شرایط عینی، مفهوم «کمیابی ملایم»[1] باید برقرار باشد؛ زیرا اگر منابع به وفور قابل دسترسی باشد، نیازی به طرح بحث توزیع نیست، و اگر کمیابی شدید باشد، نباید همکاری داوطلبانهٔ اجتماعی را انتظار داشت (رالز، 1971، ص127–128).

از دیگر شرایط این است که هر چند افراد منافع و اهداف و تقاضاهای متفاوتی دارند، نیازها و منافع تقریباً مشابهی دارند یا نیازها و منافع‌شان مکمل هم است، تا همکاری ثمربخش آنها با هم ممکن باشد (همو، ۱۳۷۶، ص85–86). البته رالز پسین احوال عدالت را بازتاب شرایط تاریخی حیات جوامع دموکراتیک مدرن می‌داند و در کنار اشاره به کمبود معتدل، به ضرورت همکاری اجتماعی برای زندگی شرافتمندانه و واقعیت پلورالیسم معقول اشاره می‌کند (همو، ۱۳۸۳، ص۱۴۸–۱۴۹).

1. moderate scarcity

Archive of SID

www.SID.ir

6-4. قیود صوری[1] حاکم بر اصول عدالت

برخی شرایط موقعیت اولیه به ویژگی‌های افراد یا شرایط موقعیت اولیه مربوط نیست، بلکه ضوابطی است که افراد در انتخاب اصول عدالت باید ملاحظه کنند. برخی قیودی که در انتخاب اصول عدالت دخالت دارد، عبارت است از: کلیت (غیر مشروط بودن)، عمومیت (غیر محصور بودن)، و اجماعی بودن (زیرا اصول عدالت حق است) (همو، 2000الف، ص113-115). همچنین این اصول باید قابلیت داوری داشته باشد تا بتواند تقاضاهای متفاوت را تعدیل کند و سرانجام، این اصول در جایگاه مرجع نهایی برای رتبه‌بندی مطالبات متعارض، نهایی باشد (همو، 1971، ص131). ملاحظه می‌شود که این قیود مانند عقلانیت نیست که در زمرهٔ ویژگی‌های اولیه باشد؛ همچنین مانند شرایط موقعیت اولیه نیست؛ اما انتخاب اصول عدالت نقش مهمی دارد.

6-5. کالاهای اساسی اجتماعی در موقعیت اصیل[2]

رالز دربارهٔ کالاهای اساسی، فرض «بیشتر به جای کمتر» و نقش «وسیله به هدف» قائل است. او فرض می‌کند چیزهای متعددی وجود دارد که فرد ترجیح می‌دهد از آنها بیشتر داشته باشد؛ زیرا با داشتن مقادیر بیشتری از آنها، انسان‌ها در پیشبرد مقاصدشان موفقیت بیشتری دارند. خیر عبارت است از تحقق خواست عقلانی، و هر فرد یک برنامهٔ عقلانی برای زندگی دارد. برنامهٔ عقلانی برنامه‌ای است که بهترین گزینهٔ ممکن باشد. انسان‌ها در تحقق برنامه‌های گوناگون، به کالاهای اساسی نیاز دارند (همان، ص92-94). اما سؤال این است که با توجه به اینکه افراد در پردهٔ جهل هستند، چگونه می‌فهمند چه کالاهایی اساسی است تا دیگر کالاها ابزاری برای رسیدن به آنها باشد؟ رالز این پرسش را با «نظریهٔ ضعیف در باب خیر» پاسخ می‌دهد. مطابق آن و در راستای طلب حق، افراد در موقعیت اولیه به جنبه‌های متعارف و مشترک و کمینه از همهٔ خواست‌ها و برداشت‌ها شناخت دارند، و «نظریهٔ ضعیف در باب خیر» انگیزهٔ کمینهٔ مورد نیاز برای مسئلهٔ انتخاب عقلایی و انتخاب بیشتر بر کمتر از کالاهای اساسی را صورت‌بندی می‌کند. در این حالت، نیاز به فرض کمینهٔ معرفت و فهم عمومی برای دستیابی به اهداف مطرح می‌شود (همان، ص425-427).

1. formal
2. primary goods

Archive of SID

www.SID.ir

افراد پس از ورود به جامعه و خروج از پردهٔ جهل خواهند توانست با پیگیری تلقی‌های فلسفی و اخلاقی خویش، به نظریهٔ جامعی از خیر برسند. برای برخی از این کالاهای اساسی مانند آزادی‌های اساسی، در اصل اول تصمیم‌گیری می‌شود و برخی کالای اساسی مانند درآمد، ثروت، قدرت و مسئولیت، مطابق با اصل دوم توزیع می‌شود. از نظر رالز (1999، ص362) پنج نوع از کالاهای اساسی اولیه عبارت است از: 1. حقوق و آزادی‌های اساسی مانند آزادی اندیشه و وجدان و آزادی‌های سیاسی؛ 2. آزادی فعالیت و تغییر فعالیت و انتخاب آزادانهٔ شغل؛ 3. قدرت و حق داشتن مقام یا منصب در نهادهای سیاسی و اقتصادی؛ 4. درآمد و ثروت که ابزارهای همه منظوره‌ای است که برای رسیدن به اهداف، به ویژه تحقق قوای اخلاقی و پیشبرد اهداف مورد تأیید شهروندان لازم است؛ 5. مبانی اجتماعی عزت نفس و مناعت طبع[1]؛ مثلاً به رسمیت شناختن این واقعیت نهادی که شهروندان حقوق اساسی برابر دارند، سبب می‌شود آنها احساس ارزشمندی کنند یا تعلیم و تربیت در توانا ساختن فرد به لذت بردن از فرهنگ جامعه و داشتن احساسی قوی از ارزشمندی کمک می‌کند (فلپس، 1973).

نقد روش‌شناسی رالز

۱. نظریهٔ رالز در استفاده از الگوی قرارداد با ایراداتی مواجه است:

1-1. از جمله ایرادهای گرفته‌شده به نظریهٔ قراردادگرایی کلاسیک این است که تصور آن از انسان و جامعه واقع‌بینانه نیست. انسان به طور طبیعی اجتماعی است؛ در حالی که فردگرایان تنها به تمایزهای افراد توجه و از مشترکات و نوع‌دوستی‌ها غفلت کرده‌اند. آنها نقطهٔ عزیمت خود را از یک وضعیت ابتدایی فرضی آغاز می‌کنند و آن گاه وارد فرض مشارکت افراد مختار با هم می‌شوند. آیا افراد آگاهانه و آزادانه، ورود به جامعه و ترتیبات آن را انتخاب می‌کنند؟ آیا محرومان با طیب خاطر، بر سر نظام موجود توافق کرده‌اند؟

2-1. ایراد دیگر در کاربرد نظریهٔ قرارداد در تأسیس اصول عدالت، تشکیک در مشروعیت آن است. اگر اصول عدالت مشروعیت خود را از قرارداد به دست آورده است، حقانیت امور پیش از قرارداد از کجا حاصل می‌شود؟ در موقعیتی که افراد

1. self- respect

Archive of SID

www.SID.ir

جامعه‌ای، به صورت غیر اختیاری با هم روابطی دارند، در حالی‌که هنوز قراردادی بین آنها بسته نشده است، معیار عادلانه بودن رفتار افراد چه خواهد بود؟ اگر رفتاری بسیار ناجوانمردانه باشد، اما دربارهٔ آن توافقی نشده باشد، آیا ناعادلانه نخواهد بود؟

3-1. توافق همواره متضمن حقوق طرفین قرارداد نیست و اینکه قوی و ضعیف با توافق، به نتیجهٔ منصفانه‌ای برسند، بسیار خوش‌بینانه است. منصفانه کردن روند قرارداد نیز، از آن جهت با معیار رالز در تناقض است که او هر نوع ارزش‌داوری (مثل تعیین شرایط منصفانه) را نفی می‌کند.

2. در اندیشهٔ رالز، تقدم حق بر خیر، از جهاتی نقد می‌شود؛ برای نمونه می‌توان گفت:

2-1. تقدم حق بر خیر به این معناست که اصول حق و عدالت نباید بر مفهومی خاص از خیر استوار باشد. لازمهٔ این امر آن است که هویت انسان از غایات و تصورات او از خیر باید مستقل باشد؛ در حالی که چنین تلقی انتزاعی از فرد و هویت او محال است (ساندل، 1998، ص20و27و28). افزون بر اینکه چنین عاری‌سازی محال است و انتخاب صحیح را با مشکل مواجه می‌سازد.

2-2. افراد در وضع اولیه، به عنوان «خودهای ذاتی» به اصول عدالت وارد می‌شوند، و با عنوان «خودهای واقعی» به مفاهیم خیر می‌رسند، و این به معنای اولویت حق بر خیر است. انسان‌ها به عنوان ساکنان جهانی بی‌هدف آزادند تا اصول عدالتی بسازند که هیچ نظام از پیش داده‌شده‌ای، ارزش آنها را محدود نمی‌کند، و خودهای مستقل در گزینش غایات خویش آزادند. اما باید گفت وقتی خود اخلاقی از همهٔ علایق مقوم‌بخش رها باشد، بیش از آنکه آزاد باشد، بی‌توان می‌شود. در واقع انسان‌ها به عنوان عاملان ساخت چیزی نمی‌سازند. آنچه در پس پردهٔ جهل است، پیش از آنکه گزینش هدف باشد، مسابقه بین تمایلات عده‌ای خودهای خلع ید شده است (ساندل، 1374، ص۲۸۰-۲۸۲).

2-3. منتقدان جامعه‌گرای لیبرالیسم معتقدند نمی‌توان تصویری مستقل از «خود» و جدا از غایات ارائه کرد؛ زیرا نقش‌های انسان به عنوان یک شهروند، جزء عناصر ماهوی اوست؛ یعنی خیر هر فرد در خیر جماعت‌هایی است که وی با آنها تاریخ مشترکی دارد. همچنین دلخواه بودن تلقی‌های افراد از خیر، به لحاظ اخلاقی سبب می‌شود پایگاه عدالت تضعیف شود (همان، ص13و20و۲۶۷).

2-4. همان گونه که رالز بر فایده‌گرایان نقد می‌کند که خیر جمعی را بر حق فردی

www.SID.ir

مقدم کرده‌اند، بر نظر او نیز این نقد وارد است که توافق اولیه و امیال مورد علاقهٔ عده‌ای برتر و مقدم را در شرایط اولیه، بر حق انتخاب دیگران مقدم می‌شمارد که این از ارزش‌گذاری خالی نیست.

5-2. با توجه به تقدم حق فرد بر خیر جمع، در اندیشهٔ رالز، در تفسیر او از عدالت، افراد نقش اصلی را دارند و جامعه نقش فرعی دارد، به طوری که تشخیص منافع فردی بر ایجاد هر نوع پیوند اخلاقی یا اجتماعی بین افراد مقدم است؛ در حالی که در صورتی «شایستگی» مفهوم می‌یابد که افراد جامعه منافع خود را با رجوع به خیرات اجتماعی تشخیص دهند (مک‌اینتایر، ۱۳۷۶، ص116-117).

3. چه دلیلی وجود دارد که افراد غافل از بسیاری حقایق فلسفی و اخلاقی و مذهبی، قاضیان مناسبی برای تدوین اصول فضیلتی والا به نام عدالت باشند؟ مگر می‌شود تصمیم‌گیری دربارهٔ یک امر مهم را به عهدهٔ عده‌ای جاهل بی‌تجربه قرار داد؟ به این صورت، افراد در پس پردهٔ غفلت، باید نمایندهٔ حقیقی افرادی باشند که از نظر استقلال فردی و وسعت آگاهی‌ها از آنها برترند.

4. آنچه به عنوان عادلانه بودن، در یک مقطع خاص، با فروضی خاص مانند جهالت دربارهٔ برخی چیزها مورد توافق قرار گیرد، عادلانه بودن و موجه بودن را در شرایط عادی و واقعی در پی ندارد، و پذیرفتن به اصول جدید نیازمند توافقات و شرایط جدید است (ناگل، 1975، ص5).

5. وضع فرضی رالز، در وضعیت اولیه، از پیش‌فرض‌های لیبرالیسم کلاسیک متأثر است. بر این اساس، نتایج وی نیز با سنت لیبرالیسم مطابق است، چنان که به نظر می‌رسد اصول پیشنهادی او، وضع ایده‌آل نهادهای ایالات متحدهٔ آمریکاست (دورکین، 1975، ص52). برای نمونه افراد، در وضع اصیل، نسبت به امور فلسفی، مذهبی و اخلاقی در پردهٔ جهل هستند؛ در صورتی که حقایق فلسفی و اخلاقی، تصور حقیقی از محتوای اصول عدالت را تغییر خواهد داد. در حالی که اگر شخصی فروض دیگری را مهم‌تر بداند و آنها را اعتبار کند، ممکن است به نتایج متفاوتی برسد؛ برای نمونه می‌توان فرض کرد شرکت‌کنندگان از هویت خویش آگاه، و با انگیزهٔ اخلاقی خواهان توافق هستند(بری،۱۳۸۱، ص۲۷).

6. با وجود حجاب جهل در موقعیت اولیه، جای چانه‌زنی باقی نمی‌ماند؛ زیرا نتیجهٔ

Archive of SID

www.SID.ir

حجاب جهل این است که شرکت‌کنندگان عین هم شوند. رالز جهل را منحصر به جهالت دربارهٔ عواید حاصل نمی‌داند، و تا مرحلهٔ فرض جهل به بسیاری از ارزش‌ها و اخلاقیات پیش می‌رود.

7. «رویه‌ای که اصول عدالت توزیعی را بر آنچه اشخاص عاقلی که دربارهٔ خود یا تاریخ خود هیچ نمی‌دانند، مبتنی می‌کند، ضامن این است که اصول عدالت ناظر به آخرین وضع، مبنای کار تلقی شوند» (نازیک، ۱۳۷۶، ص108-109)؛ یعنی افراد از استحقاق‌های تاریخی خود در جهالت هستند.

8. از جمله تناقض‌ها این است که طرف‌های درگیر در همکاری‌های اجتماعی، پیش از ورود به جامعه صاحب عقلانیت هستند؛ در صورتی که بخش بسیاری از عقلانیت محصول همکاری اجتماعی است که در روش پیشنهادی رالز مورد توجه نیست.

9. اگر شرایط قرارداد به گونه‌ای دیگر تبیین شود، دیگر نتایج مورد نظر رالز را نخواهد داشت. برای مثال او مواردی از خیرات اولیه را به عنوان نظریهٔ ظریف خیر ارائه می‌کند که با فلسفهٔ لیبرالیسم تناسب بیشتری دارد و بی‌طرف نیست؛ در حالی که با وجود سلیقه‌های دیگر و اعتقاد به اهمیت خیرات اولیهٔ دیگر مثل اولویت رفع نیازهای اقتصادی نسبت به نیازهای سیاسی، اصول دیگری تصویب خواهد شد (ناگل، 1975، ص15). تضمینی وجود ندارد که افراد در وضع اصیل، در موردی خاص، مانند نگاه بدبینانه به آینده و گزینش رویکرد بیشینه کمینه به توافق و اجماع برسند (کمپل، 1988، ص83).

10. نظریهٔ عدالت، در واقع، بازگشتی به نظریات سیاسی پیشین مانند نظریهٔ قرارداد است تا اینکه یک بیان جدید و ریشه‌ای از مشکلات جامعه باشد؛ افزون بر این، مواردی مثل پردهٔ غفلت و... برای تحقق اجماع و قرارداد است. چرا باید در مورد مبحث مهم و پیچیدهٔ عدالت توافق و اجماع عام شود؟

11. رالز عمدهٔ استدلالات خود را بر ضد مطلوبیت‌گرایی به کار می‌برد و به نظریات نیازمحور و استحقاق‌محور در عرصهٔ توزیع عادلانه نمی‌پردازد. همچنین او برای کنار زدن رقیبانی مثل شهودگرایی و کمال‌گرایی دلایل کافی ارائه نمی‌کند، همچنان که دلیلی ارائه نمی‌کند که چرا حوزه‌های مختلف مانند اقتصاد، سیاست و... باید اصول یکسان و عامی از عدالت داشته باشد.

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه‌گیری

هر چند مقولهٔ عدالت، در زمان آدام اسمیت در متن اقتصاد بود، در فرایند تکامل اقتصاد و با اهمیت یافتن نفع شخصی، مسئلهٔ عدالت به عنوان عنصری غیر علمی به حاشیه رانده شد؛ اما در دههٔ 1960 در اوج حاکمیت اندیشهٔ دخالت‌گرای کینزی، پیوند کارایی و عدالت بحث شد. از نیمهٔ دوم دههٔ 1970 در بین اقتصاددانان، دوباره به احیای عدالت اقتصادی و توزیع عادلانهٔ درآمدها توجه شد و اثر مهم رالز در این دوره انتشار یافت. به طور کلی اینکه عدالت در چیست، در فلسفهٔ سیاسی غرب دو پاسخ اصلی دریافت کرد: ۱. عدالت به معنای کسب منافع متقابل بر اساس توافق است که در آن، منفعت درازمدت فرد تأمین می‌شود و عدالت، ابزار تلقی می‌شود. ۲. عدالت به مثابهٔ بی‌طرفی؛ به این معنا که بتوانیم از رفتار خود، بدون لحاظ منافع دفاع کنیم.

دربارهٔ نوع اول، یعنی عدالت متقابل ابزاری باید گفت که در یونان، عدالت به معنای توافق نفی می‌شد و در ظاهر، عدالت فضیلتی یکسویه بود که به نفع دیگران بود؛ هر چند در فلسفهٔ افلاطون، عدالت به معنای قرارداد تأمین منافع متقابل وجود داشت. به هر صورت، نظریهٔ قراردادی و نفع‌طلبانه و ابزارگرایانه از عدالت، از قرن هفدهم به بعد در غرب رایج شد. در این اندیشه، عدالت هم به سود عامل است و هم به سود دیگران. در سده‌های هفدهم و هجدهم، هابز و هیوم اصلی‌ترین نمایندگان این نظریه بودند.

در عدالت به منزلهٔ بی‌طرفی، دیگر نفع متقابل افراد لحاظ نمی‌شود، بلکه عدالت محتوای توافق خردورزان بر سر اصولی عقلایی است و معنایی غایت‌گرایانه کانتی دارد، و انگیزهٔ عدالت اخلاقی است و نه اقتصادی و نفع‌طلبانه که رالز، در این دسته جای دارد (بشیریه، ۱۳۸۰، ج3، ص۱۱۵-۱۱۶). از همین رو، نوآوری رالز از این جنبه مهم است که الگوی قرارداد را برای طراحی یک نظام عدالت‌محور برگزیده است؛ نه اینکه وی، به طور کلی، یک روش‌شناسی جدید را پایه ریزی کرده باشد.

از سوی دیگر، در نگرش‌های به عدالت اجتماعی شاید بتوان بین دو نگرش محدود و گسترده تمایز قائل شد. در نگرش محدود تنها به عدالت اقتصادی توجه شده است که اندیشهٔ محوری عدالت را بر مبنای دو نظریهٔ ایدئولوژی سرمایه‌داری و سوسیالیستی بنا می‌کند، و به دیگر شئونات اجتماعی بهایی نمی‌دهد. در مقابل، مفهوم بسیار وسیع عدالت اجتماعی شامل تمام چیزهایی است که در جامعه می‌گذرد و پیدایی جامعه نقطهٔ

Archive of SID

www.SID.ir

آغازین آن است. شاید جان رالز مهم‌ترین فیلسوفی باشد که با این نگرش، به عدالت اجتماعی نگریسته است؛ زیرا در نظریهٔ عدالت او، اولین موضوع عدالت، ساختارهای اساسی جامعه است. نظریهٔ عدالت اجتماعی رالز، فصل تازه‌ای را دربارهٔ یکی از بحث‌های قدیمی در فلسفهٔ اخلاق و سیاست باز و در این باره دو اصل عدالت ارائه می‌کند که توسط آنها، ساختار اساسی جامعه، حقوق و وظایف را به صورت عادلانه توزیع کند، و روابط اجتماعی بر اساس این اصول سامان یابد. به طور کلی، ارزش‌هایی مثل آزادی‌های مدنی و سیاسی، استقلال فردی، بازار آزاد و مالکیت خصوصی ارزش‌های مشترک لیبرالی هستند؛ البته با وجود طیف‌های گوناگون در آن. رابرت نوزیک و فردریک هایک از جمله لیبرال‌های معاصری هستند که از بازارهای آزاد و مالکیت خصوصی و حضور کمینهٔ دولت در جامعه دفاع می‌کنند. لیبرال‌هایی مثل رالز، خواستار تعدیلاتی در اصول لیبرالیسم برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی هستند و برای تحقق این هدف، به جای یک نگرش محدود و بسته، به یک نگرش گسترده و منعطف برای طراحی نظام عادلانهٔ اجتماعی رو می‌آورد.

رالز در این باره، از دو جهت، با نگرش کلی لیبرالیسم فاصله می‌گیرد: اول اینکه رویکرد او به جایگاه اصل آزادی با دیگر لیبرال‌ها تفاوت دارد؛ به صورتی که در اصل اول خود، آزادی‌های اساسی را به دو گونهٔ آزادی‌های اساسی(مانند آزادی اندیشه و بیان) و غیر اساسی (مانند آزادی اقتصادی) تقسیم می‌کند. او در این راستا، به خلاف جریان رایج، اجازهٔ محدودیت آزادی‌های غیر اساسی را در اصل دوم خویش روا می‌دارد. دومین تمایز او از جریان لیبرالیسم جاری این است که نظر خود را دربارهٔ لیبرالیسم بر پایهٔ ارزش عدالت استوار می‌کند. اهمیت آموزهٔ رالز بر پهنهٔ ادبیات لیبرالیستی از این روست که وی موضوع عدالت اجتماعی را از برزخ ادبیات جزم‌گرایانهٔ مارکسیستی و فضای ایدئولوژی‌های چپ‌گرا به درآورده، در زمینه‌ای آزاد و نقادانه طرح کرد. او آزادی و برابری را درآمیخت و به اصلاح رهیافت افراطی لیبرالیسم غربی همت گماشت که بر اهمال در برابری و مشارکت مبتنی بود. وی تا حدودی توانست حد اقل در تئوری، بین اصول متناقض‌نمایی مانند آزادی و برابری سازش ایجاد کند، به طوری که آزادی قربانی، برابری از محتوا تهی نشود.

مهم‌ترین ابتکار رالز به روش‌شناسی وی بازمی‌گردد. او با شیوهٔ تحلیل مفهومی و با

Archive of SID

www.SID.ir

ابزار قراردادگرایی (با تکامل نظریهٔ قرارداد اجتماعی لاک، روسو و کانت) به تأسیس اصول عدالت می‌پردازد. بیشترین تکیهٔ او در راه رسیدن به اصول عدالت، بر منصفانه بودن روش رسیدن به عدالت است، به طوری که علت نام‌گذاری نظریهٔ وی به «عدالت به مثابهٔ انصاف» به این موضوع بازمی‌گردد. در نظریهٔ عدالت رالز، حق فردی بر خیر جمعی مقدم است و از این رو فردگرایی غالب است. رالز بر خلاف افلاطون (و بعدها هگل) که با شیوهٔ قیاسی، به مباحث عدالت می‌پرداخت، مانند کانت، عدالت را کاملاً به صورت عقلانی اقتباس می‌کند، و عدالت او کاملاً با عقلانیت برابر است، و دوگانگی وقایع و ارزش‌ها نزد او جایی ندارد.

مکتب قراردادگرایی لاک، روسو و کانت، از اواسط قرن نوزدهم به بعد به افول گرایید و جای خود را به مکتب جدید مطلوبیت‌گرایی بنتام و میل داد. قراردادگرایان دولت را نتیجهٔ چانه‌زنی بین کارگزاران در جهت منافع خویش می‌شمارند که از راه قانون اساسی، به تلاش‌های افراد در راه پیگیری منافع خود مشروعیت می‌بخشد. اما مطلوبیت‌گرایان دولت را سازمانی جهت بیشینه‌سازی رفاه اجتماعی می‌دانند. در این وضعیت با ظهور رالز، در قراردادگرایی، روح تازه‌ای دمیده شد و او آن را کامل‌تر و متقاعدکننده‌تر ارائه کرد. به عقیدهٔ رالز، مطلوبیت‌گرایی، از تبعات جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری و لیبرالیسم افراطی ناشی بوده است که زمینهٔ نابرابری‌های اجتماعی گسترده را فراهم کرد و از این رو، نقطهٔ عزیمت خود را نقد مکتب مطلوبیت‌گرایی و زیربنا قرار دادن مکتب قراردادگرایی قرار داد. او جمع ترکیبی مطلوبیت را به این دلیل نمی‌پذیرد که نمی‌تواند پایه‌ای قوی برای دمکراسی و آزادی، و طرحی اساسی برای ملاحظات مرتبط با حقوق فردی و توزیعی ارائه کند، و برداشتی ابزارگرایانه از عدالت دارد. دو رویکرد کمال‌گرایی و شهودگرایی نیز، از این جهت که بر اصول ثابت و معینی تکیه ندارد، نمی‌تواند با روش رالز سازگار باشد.

رالز رویکردی مقاطعه‌کارانه از قرارداد ارائه می‌کند که به الگوی کانت متمایل است. از نظر او که طرف‌دار عدالت رویه‌ای زمینه‌ای محض است، برای رسیدن به اصول و شرایط عادلانه باید، روش منصفانه‌ای برای رسیدن به اصول در پیش گرفت. افراد عقلایی در وضع اولیه، در پس پردهٔ ناآگاهی، دربارهٔ اصول کلی عدالت به توافق می‌رسند. وضع اولیه نوعی راهنما به اصول عدالت در پرتو قرارداد اجتماعی است؛ زیرا

Archive of SID

www.SID.ir

یک موقعیت فرضی است که افراد معقول دربارهٔ اصول حاکم بر زندگی آیندهٔ خود تصمیم می‌گیرند؛ اصولی که حقوق و وظایف آنها را مشخص خواهد کرد. از آنجا که در مفهوم قرارداد اجتماعی، پای اشخاص منطقی به میان می‌آید، این معنی را منتقل می‌کند که نظریهٔ عدالت بخشی از نظریهٔ انتخاب عقلایی است. در واقع، روش رالز در کشف اصول عدالت، یک تجربهٔ ذهنی و شرایط فرضی است؛ نه یک رویداد تاریخی. در واقع، عدالت به مثابهٔ انصاف نتیجهٔ پردهٔ جهل است؛ پردهٔ جهلی که رالز با هدف نابودی آثار حوادث احتمالی که انسان‌ها را وسوسه می‌کند تا شرایط را به نفع خود پیش ببرند، انتخاب شده است. به عبارت دیگر، پردهٔ جهل شرایطی را تأمین می‌کند که اصول عدالت همواره و از سوی هر نگرشی انتخاب شود. این جهل افزون بر اینکه زمینهٔ حصول اشتراک نظر دربارهٔ اصول عدالت را فراهم می‌کند، شرایط داوری دربارهٔ اصول را منصفانه می‌کند؛ زیرا در وضعیت ثانوی(پس از عبور از پردهٔ جهل) نظر افراد دربارهٔ توزیع درآمد، از موقعیت اجتماعی آنان متأثر است؛ مثلاً ثروتمند خواهان حفظ موقعیت خویش است، همچنان که ممکن است فقیر طالب سهم بیشتری باشد. به این ترتیب، شکل رسیدن به اصول عدالت، در نگرش رالز، در پس پردهٔ جهل و نادیده گرفتن منافع شخصی و در شرایطی است که نمی‌دانند در دنیایی که به آن وارد خواهند شد، چه موقعیتی خواهند داشت. آنها با دخالت عقل جمعی، به این سؤال پاسخ می‌دهند که منابع محدود را چگونه بین خود تقسیم خواهند کرد؟ کانون بحث رالز این است که رسیدن به «وضعیت گزینشی ایده‌آل» است تا در پرتو آن، اصول عدالت استخراج شود؛ با این حال، آنها از وضع کل بشر و منافع او آگاه‌اند. در این حالت، اصول انتخاب‌شده عادلانه خواهد بود. افراد در وضع اولیه، به عنوان «خودهای ذاتی» به اصول عدالت وارد می‌شوند و با عنوان «خودهای واقعی» به مفاهیم خیر می‌رسند، و این به معنای اولویت حق بر خیر است. او نظریهٔ خود را وظیفه‌شناختی می‌شمارد که خیر را از حق، به طور مستقل بررسی و حق را بیشینهٔ خیر تفسیر نمی‌کند؛ در نتیجه، عدالت به عنوان بی‌طرفی به جای تکیه بر رضامندی، بر اساس حقوق مورد توافق پایه گذاری می‌شود، و افراد می‌پذیرند که برداشت‌شان از خیر، با اصول حق و عدالتی سازگار باشد که افراد بر آن قرار داد کرده‌اند. به دیگر سخن، انسان‌ها به عنوان ساکنان جهانی بی‌هدف یا جهانی با اهداف سیال آزادند تا اصول عدالتی بسازند که هیچ نظام از

Archive of SID

www.SID.ir

پیش داده‌شده‌ای، ارزش آنها را محدود نمی‌کند و خودهای مستقل در گزینش غایات خویش آزادند.

رالز با توجه دادن به عنصر سازنده‌گرایی ذهنی آدمی و اهمیتی که به فردگرایی در این باره می‌دهد، از شیوهٔ عقلانی و بدون توجه به عناصر مذهبی و بر اساس فرهنگ حاکم بر جوامع لیبرال، در جست‌وجوی اصول عادلانه است. وی در نظریهٔ عدالت خود، آزادی و برابری را با خودخواهی در می‌پیچد و می‌کوشد رهیافت افراطی لیبرالیسم غربی را که مبتنی بر اهمال برابری و مشارکت است، اصلاح کند.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

اربلاستر، آنتونی (1368). *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، ج10، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.

بری، برایان، (1381). «عدالت»، ترجمهٔ عزت الله فولادوند، *نگاه نو*، تهران، مؤسسهٔ فرهنگی- هنری نگارهٔ آفتاب، شمارهٔ پی در پی ۵۵ (۱۱جدید).

بشیریه، حسین (1380). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، ج3، تهران، نشر نی.

تمدن، محمد حسین (1372). «معیارهای عدالت از نظر رالس»، *خرد و آزادی*، تهران، انتشارات باغ آینه.

دادگر، یدالله (1383). *تاریخ تحولات اندیشهٔ اقتصادی(آزمونی مجدد)*، قم، انتشارات دانشگاه مفید.

_____ و محمدرضا آرمان‌مهر(1388). «بررسی و نقد مبانی معیار عدالت اقتصادی رالز»، *پژوهشنامهٔ علوم اقتصادی*، س9 ، ش35، دانشگاه مازندران.

دی، جان (1380). «جان رالز نظریهٔ عدالت»، *نقد و بررسی آثار بزرگ سیاسی سده بیستم*، ویراستهٔ موری فوریست و موریس کینز- ساپر، ترجمهٔ عبدالرحمن عالم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

رالز، جان (1383). *عدالت به مثابهٔ انصاف*، ترجمهٔ عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.

_____ (1374). «رویارویی حق با خیر»، *ساندل، مایکل، لیبرالیسم و منتقدان آن*، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ (1376). «عدالت و انصاف و تصمیم‌گیری عقلانی»، ترجمهٔ مصطفی ملکیان، *نقد و نظر*، س3، ش۲و۳، بهار و تابستان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه.

ژید، شارل و شارل ریست (1370). *تاریخ عقاید اقتصادی*، ج1، ترجمهٔ کریم سنجابی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

ساندل، مایکل (1374). *لیبرالیسم و منتقدان آن*، ترجمهٔ احمد تدین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کاپلستون، فردریک (1370ب). *فیلسوفان انگلیسی*، ج5، ترجمهٔ امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، انتشارات سروش، دوم.

Archive of SID

www.SID.ir

کورنر، اشتفان (1367). *فلسفهٔ کانت*، ترجمهٔ عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی.

ماسگریو، ریچارد ا. و پگی ب. ماسگریو (1372). *مالیهٔ عمومی در تئوری و عمل*، ج1، ترجمهٔ مسعود محمدی و یدالله ابراهیمی فر، تهران، سازمان برنامه و بودجه.

مک اینتایر، السدر (1376). «عدالت و فضیلت»، ترجمهٔ مصطفی ملکیان، *نقد و نظر*، س3، ش۲و۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه.

مگی، برایان (1377). *فلاسفهٔ بزرگ*، ترجمهٔ عزت الله فولادوند، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

نازیک، رابرت (1376). *«عدالت و استحقاق»*، ترجمهٔ مصطفی ملکیان، *نقد و نظر*، س3، ش۲و۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه.

نمازی، حسین (1382). *نظام‌های اقتصادی*، تهران، شرکت سهامی انتشار.

Barker, Ernest (ed)(1946). *The Social contract*, London,Oxford.

Barry, Brian (1989). *Theories of Justice*, London School of economics and Political Sciences.

Cample, Tom (1988). *Justice*, Macmillan Education.

Donaldson, Thomas (2001). "Justice, Circumstances of ", in *Encyclopedia of Ethics*, 2nd ed, Lawrance C. Becker & Charlotte B. Becker (eds) , New York & London, Routledge.

Dworkin, Ronald (1975). "The original position", *Reading Rawls*, Norman Daniels (ed), Oxford, Basil Blackwell.

Nagel, Thomas (1975). "Rawls on justice", *Reading Rawls*, Normal Daniels (ed), Oxford, Basil Blackwell.

Phelps, Edmund.s, Economic Justics, penguin Education, 1973.

Rawls, John (2000a). *A Theory of Justice*, 2nd printing, Harvard University Press.

_____ (1971). *A Theory of Justice*, Oxford University Press.

_____ (1999). *collected paper*, Samuel Freeman (ed), Harvard university press.

Archive of SID

www.SID.ir

_____ (2000b). *justice as fairness*, Harvard university press.

_____ (1980). "Kantian constructivism in Moral theory", *Journal of philosophy*.

_____ (1996). *political liberalism*, Columbia university press.

_____ (2000c). *The Law of People*, London, Harvard University Press, second.

Sandel, Michael J (1998). *Liberalism and the Limits of Justice*, 2nd *ed*, Cambridge university press.

Shapiro, Ian (1986). *The evolution of rights in liberal theory*, Cambridge university press.

Archive of SID

www.SID.ir